

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی - استراليا

۰۴ جون ۲۰۲۴



داکتر محمد کریم فارغی

[مکمل دانش مسلکی، وجدان مسلکی بیدار...]

استاد دانشمند ما داکتر صاحب بسم الله شیوامل که اخیراً من حیث بهترین جراح شناخته شده و مدال لئوناردو شوابیر را از کشور المان به دست آورده اند، با احساس عالی وطن دوستی شان پیشنهاد تأسیس جامعه جراحان افغانستان را داده اند. من ضمن تقدیر از این اقدام شان خاطره ای را از حالت صحتی مردم ما در بیست و چند سال قبل و وضعیت فن شریف جراحی در کشور را به عنوان مشت نمونه خروار با عزیزان شریک می کنم .

در تابستان سال ۲۰۰۰ میلادی که با WHO کار می کردم برای یک میشن طولانی یکماهه راهی مزار شریف و از آنجا به شبرغان و میمنه رفتم. در سفر من به میمنه دوست و همکار ارزشمندم داکتر صاحب عصمت الله عرب نیز مرا همراهی کردند. در بازگشت از میمنه به طرف اندخوی که تقریباً شام شده بود، در یور مسیر دشت لیلی را انتخاب کرد ولی بزودی از مسیر خارج و در بین ریگ فاصله ای را بدون اطمینان از خط السیر درست طی نمود. وضعیت منطقه قسمی بود که هر موتر مسیری انتخاب می کرد ولی در اثر حرکت ریگ آن مسیر دوباره ناپدید می شد، بعضاً موتر در حفره های ریگی فرو می رفت که نجاتش مشکل می بود به خصوص در شب که رفت و آمد موتر در آن نبود اگر دچار چنین حادثه ای می شد، امکان حیات منتفی می شد. چانس خوب ما، مهتاب شب چهارده بود که همه جا را روشن ساخته بود و از فاصله های دور می شد خط السیر موتر ها را دریافت.

به هر حال ساعت حدود یک بجه شب به خانه کاکای داکتر صاحب عرب در اندخوی رسیدیم و پس از دست و رو تازه کردن، به قوشخانه شان لنگر انداختیم. خانواده محترم عرب صاحب با پذیرائی غیر قابل تصور، در آن وقت شب، خستگی راه را از یادمان برد. همشیره ها دیگ و کاسه کردند و غذای مکلف عینا مانند روز در نیمه شب برایما تهیه نمودند. ساعت چهار صبح پس از نان و اجرای نماز صبح، فقط برای دوساعت استراحت نمودیم و ساعت ۹ به قصد مشاهده شفاخانه اندخوی که در آن طفلک مصاب به فلج اطفال بستر بود از خانه برآمدیم.

بعد از ویزت مریض، من علاقه گرفتم بخش های دیگر این شفاخانه را که متأسفانه بسیار مجهز هم نبود و تعداد مریضان آن نیز کم بود، مشاهده کنم. در بخش جراحی اتاق بزرگی توجهم را جلب کرد که در بین آن دو سه مریض از جنس اناث بدون موجودیت کدام نرس بستر بودند. داکتر موظف با کلاه جراحی و لباس سبز اتاق عملیات (اسکرب) در دهن دروازه ایستاده بود. من به داخل اتاق شدم و با تعجب متوجه شدم که هر سه مریض در وضعیت نهایت خراب جراحی قرار دارند.

مریضان ظاهراً زیر سن معلوم می شدند ولی پرولاپس کامل اعضای تناسلی شان (رحم و سایر ملحقات آن) این باور مرا گرفت لذا از داکتر صاحب پرسیدم، این چه وضعیت است؟ اینها اطفال هستند ولی چگونه ممکن است که به این آفت مبتلا شده اند؟ داکتر صاحب با لبخندی جواب داد، خیر داکتر صاحب اینها هرکدام سن بالاتر از هژده و بیست دارند ولی قالین باف مسلکی هستند، معنایش اینست که همه عمر شان را به حالت نشسته می گذرانند. این ها با پول گراف خرید و فروش می شوند چون کمال و هنر دارند. وقتی دوسیه آنها را دیدم هر کدام یک یا دو طفل نیز داشتند. خیلی نا راحت شده بودم، حالت پرولاپس مکمل و بدون کدام کمک اولیه، چهره های خاسف و بی رنگ آن دخترک های معصوم، حوصله ام را برد و با آواز بلند گفتم، درینجا داکتر نیست؟ چرا آنها را کمک نمی کنند؟ داکتر صاحب عرب دستم را گرفت و با آواز پائین برایم گفت، آهسته داکتر صاحب، آنجا دهن دروازه را نمی بینی؟ متخصص صاحب فلانی موظف بخش جراحی هستند. گفتم او که فقط ایستاده است و کاری نمی کند!!! گفت داکتر جان بیا که از اینجا برویم و بیشتر ازین در کار شان مداخله نکنیم. وقتی بیرون از شفاخانه شدیم، برایم گفت، متخصص صاحب جراحی منتظر پایواز مریضان بود که هرکدام به خاطر پول به محلات شان رفته اند و تا زمانی که پول پرداخت نشود، عملیات نمی کند

به وجدان این متخصص خود آفرین گفتم و به یاد آمد که من در پشاور در معاینه خانه محقر خود دخترک یازده ساله را که پدرش ریکشا می چلاند و از شنوائی و سخن گفتن محروم بود معاینه کردم. پدر مریض برایم گفت من این مریض را به خاطری نزد تو آوردم که تو مثل دیگر داکتر ها با پیراهن و تنبان نمی آئی و پتلون می پوشی، فکر کردم حتماً در کدام مؤسسه کار می کنی، در آنصورت آله شنوائی گوش را برایش رایگان زمینه سازی خواهی کرد.

من پس از معرفی مریض به پروفیسور محب پاکستانی و اطمینان از امکان بهتر شدن شنوائی آن دخترک معصوم، از این که پدر مریض توان خرید آله شنوائی را که مبلغ ۱۶۰۰ کلدار بیع داشت، نداشت، مبلغ ۱۲۰۰ کلدار از جیب خود مساعدت کردم و از پدرش خواستم باقی آن را تهیه و پس از خرید آله شنوائی، او را دوباره نزد من بیاورد. او با طفلک که لبخندی بر لب داشت نزد آمد و من از خوشحالی اشک در چشمم جاری شد. با دیدن متخصص جراحی با آن انداز غیر انسانی اش، یأس و نا امیدی نسبت به فن شریف جراحی مرا فرا گرفته بود که با این اقدام استاد دلسوز من آرزو می کنم نورم و سنتدرد های مسلکی برای جامعه جراحان کشور ایجاد گردد.